

سرمقاله

دین آسمانی و دین زمینی و ارتباط آن با فقه مقارن

عابدین مؤمنی^۱

بدون تردید دین منشأ الهی دارد؛ خداوند متعال برای سعادت انسان و هدایت او، دین را تأسیس کرده و آن را از طریق وحی با وساطت برگزیدگان خود، انبیای عظام علیهم السلام به بشر ابلاغ فرموده است؛ چنانکه در قرآن فرموده‌اند: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره، ۲۸۵): فرستاده خداوند (محمد) به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل گردیده، ایمان دارد و مردمی که با وصف ایمان شناخته می‌شوند یعنی مؤمنان [نیز] بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان و کتابهای او و پیغمبرانش ایمان داشته [و می‌گویند]: میان هیچ‌یک از پیامبران او فرقی نمی‌گذاریم.

همچنین درباره افرادی که در مورد الهی بودن دین، دارای شک و تردید هستند فرموده‌اند: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (بقره، ۲۳): اگر درباره آنچه بر بنده خویش نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید.

در قرآن، آیتی که پیام آنها نزول قرآن از مبدأ الهی و از طرف خداوند متعال است، بسیار زیادند که ذکر همه آن آیات در این مختصر مقدور نیست و مفاد همه آن آیات، آسمانی بودن دین و ربانی بودن پیامهای پیامبران است. آنچه را پیامبران تبلیغ فرمودند، همه از طرف خداوند متعال بوده است؛ چنانکه در مورد کلمات و گفتارهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرآن اظهار فرموده‌اند: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم، ۴ و ۳): یار شما از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، آن (چیزی که با شما در میان می‌گذارد) جز وحی و پیامی که از طرف خداوند متعال به او وحی می‌گردد، نیست. از این آیه عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فهمیده می‌شود؛ زیرا سخنی که از روی هوی و هوس اظهار گردد، ممکن است خطا باشد؛ بنابراین کسی که از روی هوی و هوس سخن می‌گوید، دچار خطا می‌شود؛ اما کسی که از روی هوی و هوس حرف نمی‌زند، دچار خطا نمی‌شود؛ یعنی همه حرفهایی که می‌زند، وحی الهی است، از جهت آنکه در وحی خطا راه ندارد.

سخنی که خطا باشد، از او صادر نمی‌شود؛ پس او معصوم است و همه سخنان او حق است. چنان‌که روایت شده که عبدالله بن عمرو گفته‌اند: هر چیزی که از پیامبر می‌شنیدیم، همه آنها را می‌نوشتیم؛ قصد این بود که آن حدیثها و سخنان را حفظ نمایم. قریش مرا از آن کار بازداشتند و پرسیدند که آیا هر چیزی که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی، همه آنها را می‌نویسی؟ درحالی‌که پیامبر ﷺ بشر است و در حالت ناراحتی و خشنودی [یعنی در حالت غضب و رضا] سخن می‌گوید. با نهي‌ای که قریش کردند و سخنانی که در مورد سخن گفتن پیامبر ﷺ در حالت ناراحتی و خشنودی گفتند. از نوشتن سخنان پیامبر ﷺ خودداری کردم. جریان را به پیامبر ﷺ گزارش کردم. پیامبر ﷺ با انگشت مبارک خودش به دهان خودش اشاره کرده و فرمودند: «اكتب فوالذي نفسي بيده ما يخرج [خرج خ ل] منه الا حق» (سنن ابوداود، کتاب العلم؛ مسند احمد بن حنبل، ۱۶۲/۲، ح ۶۵۱۱؛ جامع بیان العلم، ۷۱/۱؛ تاریخ الفقه الاسلامی، ۹۱/۱ و ۹۲؛ تدوین السنة النبویة، ۸۹). حرف و سخنانم را بنویس. قسم به کسی که جانم به دست او است، جز حق از دهانم خارج نمی‌شود. بر اساس این روایت، پیامبر ﷺ به حق بودن تمام سخنانش شهادت داده و با قسم، بر حق بودن تمام سخنانشان تأکید کرده‌اند که همان شهادت به عصمت پیامبر ﷺ است. بر این اساس دینی که پیامبر ﷺ از آن سخن گفته‌اند، چیزی جز حق نیست. هرکسی که جز حق سخنی نمی‌گوید، معصوم است؛ پس معصومان جز حق سخن نمی‌گویند. از نظر مذهب امامیه (ر.ک: شریف مرتضی، ۱۴۱۱ق، ۴۱۴؛ شریف مرتضی، ۱۳۷۶ش، ۱۲۹/۲؛ طوسی، ۱۳۷۶ش، ۴۸/۱؛ حلی، ۱۴۱۷ق، ۴۹۲؛ حلی، ۱۳۸۶ش، ۴۷۸؛ بهایی، ۱۳۸۳ش، ۲۲۸؛ حسینی لواسانی، ۱۴۲۵ق، ۳۷۷/۱. به‌ویژه کتاب الألفین علامه حلی که درخصوص اثبات عصمت امام است)، اهل بیت پیامبر ﷺ چون‌که معصوم هستند، سخنان آنها همان حکم سخنان پیامبر ﷺ را دارد که جز حق چیز دیگری نیست. البته غیر امامیه نیز فی‌الجملة به عصمت اهل بیت ﷺ تصریح کرده‌اند؛ مانند احمد عاصمی که پیرو شاخه کرامیه از اهل سنت است در العسل المصفی من تهذیب زین الفتی فی شرح سورة هل أتی (ر.ک: ۱۱/۱؛ ۱۹۵/۱؛ ۲۱۰/۲-۲۱۲) و نظام‌الدین انصاری ماتریدی در فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت (۲۲۹/۲)؛ بنابراین دین آسمانی و کلام حق را باید از معصوم دریافت کرد. غیر از پیامبر اسلام ﷺ و به ادعای امامیه دوازده امام ﷺ و حضرت فاطمه زهرا ﷺ ادعای عصمت اشخاص دیگر صورت نگرفته است، بلکه به عدم عصمت حتی درباره اصحاب ممتاز پیامبر ﷺ تصریح شده است (ر.ک: غزالی، ۱۳۲۴ق، ۲۶۱/۱) بر همین اساس، برترین اصحاب پیامبر ﷺ خودشان را از خطای اجتهادی تبرئه نکرده‌اند؛ چنان‌که مثلاً ابوبکر، در تفسیری که از کلاله کرده‌اند گفته‌اند: اگر رأی و نظر من درست بود، از خداوند متعال است، اگر خطا بود، از من و از شیطان است (ر.ک: السنن الکبری، ۲۲۳/۶؛ السنن الصغری، ۱۸۴/۲؛ الدر المنثور، ۳۰۸/۳؛ غزالی،

۱۳۲۴ق، ۲/۲۴۳ و ۲۴۷: دهلوی، ۱۴۳۴ق، ۵۹/۲)، عمر بعد از آسیب دیدن در حادثه‌ای که رخ داد، نوشته‌ای را که درباره جد و کلاله داشته، نابود کرد و گفت: استخاره کردم، نظرم این شد که نظر و رأی خودم در مورد جد و کلاله را پس بگیرم و از آن صرف نظر نمایم (ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ۳۰۱/۱۰؛ دهلوی، ۱۴۳۴ق، ۵۹/۲)، عبدالله بن مسعود در مورد فتوا و نظرش درباره «مفوضه» گفته: اگر خطا است، از من و از شیطان است (ر.ک: غزالی، ۱۳۲۴ق، ۲/۲۴۷). اگر اظهاراتی را که بزرگان صحابه، درباره احتمال خطا بودن نظرات خویش داشته‌اند فهرست نمایم، بسیار طولانی می‌شود؛ همین اشاره کافی است. به پیروی از صحابه پیامبر ﷺ بوده است که ائمه فقه در مورد اجتهادات خود، احتمال خطا را نفی نکرده‌اند (ر.ک: دهلوی، ۱۴۳۳ق، ۱/۵۱۵). همین‌که دچار شدن اجتهادات به خطا را نفی نکرده‌اند، زمینه برای پیدایش آرای متعدد و متناقض و متضاد و متباین فراهم گردید و از عصر صحابه اختلاف آرا پدید آمد و گسترش پیدا کرد (ر.ک: غزالی، ۱۳۲۴ق، ۲/۲۴۲ و ۲۴۳، ۳۶۵ و ۳۷۷؛ دهلوی، ۱۴۳۳ق، ۱/۴۶۹-۴۸۷. نیز ر.ک: الخلاف؛ تذکره الفقهاء؛ الفقه علی المذاهب الاربعه؛ بدایة المجتهد و نهایة المقتصد؛ فقه الإمام ربیعة الرأی؛ موسوعة فقه السلف). پذیرفته شدن راه‌یابی خطا در فهم دین یعنی پدید آمدن «دین زمینی» در مقابل «دین آسمانی». به علت آنکه در دین آسمانی خطا راه نمی‌یابد، همه پیامبران از یک حقیقت سخن گفته‌اند و همه در خصوص حقیقتی که به آن علم داشته‌اند، سخن گفته‌اند؛ اگر شیوه بیان آنها متناسب با مردم زمانه خود یا به زبان قوم خودشان بوده است، اما محتوای همه آن گفتارها و تعلیمات یکسان بوده است؛ مشترکاً همه مردم را به یک حقیقت دعوت کرده‌اند، برای فهماندن همان یک حقیقت بیاخاستند؛ اختلاف در دیدگاه، نظر، فهم و درک حقیقت نداشته‌اند. چنان‌که قرآن کریم فرموده‌اند: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (شوری، ۱۳): خداوند متعال دین و آیینی برای شما [مؤمنان] تشریح فرموده است که آن دین همان چیزی است که به نوح توصیه نموده است؛ آنچه به تو [پیامبر اسلام] وحی کرده‌ایم و آنچه به آن ابراهیم و موسی و عیسی را سفارش کرده‌ایم، این است که دین و آیین را برپا دارید و در آن اختلاف و تفرقه نوزید. برپاداشتن دین بر مشرکان سخت گران آمده است؛ برپاداشتن دین و اختلاف نکردن در آن، چیزی است که مشرکان را به آن فراخوانده‌اید. خداوند متعال هرکه را بخواهد برمی‌گزیند و هرکسی را که انابه و پشیمانی از مخالفت با دین حق داشته باشد، به آن هدایت می‌کند و در آیه دیگر فرموده‌اند: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْضًا بَيْنَهُمْ» (آل عمران، ۱۹)؛ همانا دین در پیشگاه خداوند متعال، اسلام است (که آیین همه پیامبران بوده

است) و اهل کتاب در آن به اختلاف برخاستند، مگر از روی آگاهی و به سبب ستمگری و سرکشی میان خودشان.

علت عدم اختلاف پیامبران در نمودن حقیقت، آن است که آنها بی‌واسطه و بالمباشره با حقیقت مرتبط بوده‌اند؛ چون‌که مشاهده، درک و ارتباط آنها با حقیقت، مستقیم و خالص بوده است، همه همان یک حقیقت را شناخته‌اند و تلاش کرده‌اند که همان را به مردم بشناسانند؛ از این جهت آنها با هم اختلاف پیدا نکرده‌اند؛ اگر همه آنها در یک زمان و در یک مکان با هم بودند هم اختلاف پیدا نمی‌کرده‌اند؛ چنان‌که در زمانها، مکانها و اختلاف زبانها و آداب گوناگون با هم اختلاف پیدا نکرده‌اند؛ زیرا حقیقت دین آسمانی اختلاف‌بردار نیست.

اهل ایمان اگرچه بر اساس هدایت‌های انبیای عظام به‌ویژه سید و خاتم آنها، حضرت محمد مصطفی ﷺ راهی به آن حقیقت پیدا کرده، بر اساس تعلیمات آنها هدایت شده‌اند، اما شناخت مستقیم و بی‌واسطه ندارند؛ بلکه با واسطه و اجمالی، شناختی از آن حقیقت پیدا کرده‌اند؛ چون‌که شناخت آنها تفصیلی و بدون واسطه نیست، در معرفت و شناخت حقیقت عالم و حقیقت هستی با همدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند. چنان‌که امام شافعی گفته‌اند: «و هذا يدل على أنه ليس لأحد دون رسول الله أن يقول إلا بالاستدلال» (شافعی، بی‌تا، ۲۵)؛ اهل اجتهاد همانند پیامبر ﷺ نیستند که معرفت بی‌واسطه و تفصیلی داشته باشند که هر جا و نسبت به هر چیزی که نصی در قرآن نیست و حکم منصوص در قرآن نیامده، چیزی را ابراز نمایند، حکمی را بیان نمایند، سنتی را به وجود آورند؛ هرکس غیر از پیامبر ﷺ بخواهد سخنی بگوید، باید با استدلال بگوید. بدون استدلال، سخن کسی پذیرفته نیست. این سخن امام شافعی از روی دقت و حکمت بوده است؛ حکیمانه سخن گفته‌اند؛ زیرا پذیرفتن مدعیات و سخنان دیگران بدون اقناع عقل و خرد، با حقیقت انسانی انسانها منافات دارد؛ حتی احتمالاتی که در درون و نهاد شخص ظهور و بروز پیدا می‌کند، التزام به آن، از عقل و خرد به دور است؛ تا چه رسد به پذیرفتن ادعاها و احتمالاتی که در درون و نهاد دیگران به هر وجه و دلیلی پدید می‌آید؛ حتی اگر آن احتمالات و ادعاها با تأمل و دقت در تعلیمات پیامبران پدید آمده باشد. اگر سخنان و ادعاهای پیامبران، بدون خواستن دلیل، از آنها پذیرفته می‌شود، به دلیل ثابت شدن پیامبری آنها است؛ بنابراین ادعا و سخنان هر شخصی که مدعی پیامبری شود، پذیرفته نمی‌شود؛ اهل اجتهاد، جایگاه پیامبری ندارند، پس باید مستدل سخن بگویند که پس از پذیرش دلیل سخنان و ادعاها، سخنان آن مجتهد پذیرفته می‌شود. چنان‌که خود امام شافعی ادعا کرده‌اند: «خداوند متعال دریافت بعضی از احکام را بر انسانها از طریق اجتهاد قرار داده و اجتهاد کردن در طلب احکام شرعی را بر آنان واجب نموده است» (رک: همان، ۲۲). ایشان برای اثبات ادعای خود به آیاتی از قرآن تمسک کرده‌اند (رک: همان، ۲۳-۲۵)؛ یعنی خود شافعی ملتزم به

سخن گفتن مستدل بوده‌اند. البته اینکه آن آیات از قرآن ادعای او را اثبات می‌کند یا خیر؟ بحث دیگری است و اختلاف از همین مقامها و جایگاهها پدید می‌آید. مجتهدی با دلیل مورد قبول خودش سخنی می‌گوید، مجتهد دیگر دلیل سخنان او را نمی‌پذیرد (ر.ک: غزالی، ۱۳۲۴ق، ۳۱۲/۲-۳۱۴ [اختلاف ابوحنیفه و شافعی]؛ ملاجیون، ۲۰۱۵م، ۱۶۲/۱-۱۸۹ [اختلاف ابوحنیفه با شافعی و دیگران]) و با دلیلی که مورد قبول خودش است، سخنان، مدعیات و دلیلهای مجتهد اول را رد کرده و ادعاهای خویش را ابراز و اظهار می‌نماید؛ بنابراین اهل اجتهاد باید با دلیل سخن بگویند و با دلیل، آراء دینی خویش را بیان نمایند و معرفت دینی خویش را آشکار گردانند. همین‌که بر اساس دلیل، معرفتی را اظهار می‌نمایند، حتی اگر آن معرفت مربوط به حوزه دین و اعتقادات دینی و معارف دین باشد، آن معرفت زمینی خواهد بود. دینی که در پرتو آن معرفت، عرضه می‌شود، دین زمینی خواهد بود؛ بنابراین دین زمینی با استدلال عرضه می‌شود، با استدلال قبول یا رد می‌شود. اگر دلیلی که همراه با عرضه دین است، برای فردی پذیرفته شود، آن دین را می‌پذیرد. اگر دلیلی که همراه آن دین عرضه شده، مورد قبول واقع نشد، آن آموزه دینی پذیرفته نمی‌شود. بر این اساس، پذیرفتن دلیلهایی که عرضه دین را موجه می‌کند، نسبی است. هرکس با روحیات خودش آن را می‌پذیرد یا رد می‌کند (ر.ک: غزالی، ۱۳۲۴ق، ۳۶۵/۲ و ۳۷۷؛ غزالی، ۱۴۰۶ق، ۱۵۴/۲ و ۱۵۵). به علت آنکه عرضه دین زمینی، نیازمند دلیل خردپسند و ارضاکنده عقل است و عرضه‌کننده باید دین را مستدل عرضه نماید، برای عرضه دین از بعضی علوم رایج همانند ادبیات، لغت، علوم بلاغی، منطق، کلام، فلسفه، عرفان و امثال آنها یاری و کمک طلبیدند و بعضی علوم دیگر را پدید آورده‌اند همانند علم اصول فقه، علم درایة الحدیث، روایة الحدیث، رجال و امثال آن که اجتهاد، به این علوم وابسته شده است تا دریافت استدلالی و معرفت برهانی میسر گردد (ر.ک: غزالی، ۱۳۲۴ق، ۳۵۰/۲-۳۵۴؛ ملاجیون، ۲۰۱۵م، ۲۹۵/۲؛ شوکانی، ۱۴۲۴ق، ۲۰۶/۲-۲۱۰؛ خلاف، ۱۴۲۳ق، ۲۵۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۴۶۸؛ آخوند خراسانی، ۱۳۷۹ش، ۲۹۵/۵-۲۹۸ [با حاشیه مشکینی]؛ خمینی، ۱۳۸۵ش، ۹۶/۲-۹۹) درحالی‌که علوم مذکور مجموعه‌ای از آرای اختلافی هستند، در تمام این علوم اندیشه‌های استدلالی وجود دارد که سازنده این علوم است؛ متخصصان و صاحب‌نظران در هر یک از علوم مذکور با یکدیگر در پذیرفتن افکار و اندیشه‌های مرتبط با آن علم اختلاف دارند، بعضی از آنها نظریه‌ای را با دلیلی ارائه می‌کنند، صاحب‌نظری دیگر، نظریه قبلی یا دلیلی که اثبات‌کننده نظریه قبلی است یا هردو را نمی‌پذیرد، نظر دیگری را با دلیل دیگری مطرح می‌کند؛ همین اختلافها سبب می‌شود که هر یک از آن علوم؛ مجموعه‌ای از نظریات متناقض، متضاد و متباین باشند؛ مثلاً به علم اصول فقه توجه نمایید که چقدر اختلاف آرا و اندیشه در آن وجود دارد؟ یا درایة الحدیث را مورد عنایت قرار داده و به اختلافهای موجود در آن علم توجه نمایید. آیا اصول و قواعدی که در این علم وجود

دارد و مجتهد برای به دست آوردن احکام شرعی یا معارف اعتقادی و اخلاقی به آن اصول و قواعد تمسک می‌کند، حق بودن دستاوردها و احکام را می‌تواند تضمین نماید؟ مدعی باطل بودن دستاوردهای اجتهاد نیستیم، بلکه حق یا باطل بودن آن را محتمل می‌دانیم؛ زیرا درست بودن اندیشه‌های علمی‌ای که در صغرا یا کبرای قیاس قرار می‌گیرند، احتمالی است. برفرض اینکه آن اندیشه‌های علمی درست هم باشند، چه تضمینی وجود دارد که مجتهد در استخدام و به‌کارگیری آن اندیشه‌ها درست عمل کرده است؟ در کتابهای اصولی دقت نمایید، فراوان مشاهده می‌شود فقهی به فقیه دیگر در به‌کارگیری اندیشه‌های منطقی، کلامی و فلسفی ایراد گرفته است (ر.ک: فوائد الاصول؛ أنوار الهدایة؛ مناهج الوصول). همین‌که در به‌کارگیری اندیشه علمی خطایی صورت گیرد، دستاورد آن اجتهاد به احتمال قوی به خطا دچار می‌شود. اگر به خطا دچار نشود، یک تصادف است؛ همانند آنچه در مورد قاضی که علم قضا ندارد و اهل فقه نیست گفته‌اند که جزء قضاتی خواهد بود که در آتش جهنم است (ر.ک: الکافی، ۴۰۷/۷، ح ۱؛ تهذیب الاحکام، ۲۱۸/۶، ح ۵۱۳؛ من لا یحضره الفقیه، ۳/۳، ح ۶؛ وسائل الشیعة، ۲۲/۲۷، باب ۴ از ابواب صفات قاضی، ح ۶، سنن ابی‌داود، ۲۹۹/۳، ح ۳۵۷۳؛ سنن ابن‌ماجه، ۵۳۶، ح ۲۳۱۵) منظور این نیست که فقیه و مجتهد خطاکار اهل جهنم خواهد بود؛ بلکه منظور این است که پیامبر ﷺ قضاوت به‌حق فردی که قواعد قضایی را نمی‌داند نفی نکرده‌اند و آن را محتمل دانسته‌اند، اما فرموده‌اند که به کار قضایی نباید پردازد. اینکه شخصی قواعد و اندیشه علمی را در طریق استنباط احکام قرار دهد، اما آن قواعد و اندیشه‌ها را درست به کار نگیرد ولی حکم صحیح به دست آورد، محتمل است، ولی احتمال باطل بودن آن حکم و دستاورد اجتهادی قوی‌تر است، حتی اگر خود مجتهد تصورش بر این باشد که آن اندیشه و قواعد علمی را درست به کار می‌گیرد. علاوه بر این، اهل اجتهاد راجع به منابع و ادله استنباط اختلاف دارند؛ بعضی استحسان را حجت نمی‌دانند، بعضی مصالح مرسله را حجت نمی‌دانند، بعضی استصحاب را قبول ندارند. این اختلافات در دریافتهای اجتهادی تأثیرگذار است و امکان غلتیدن در دریافتهای باطل را تقویت می‌کند.

اهل اجتهاد در دریافت احکام فقط به سراغ علوم مختلف نرفته‌اند بلکه به سراغ قواعد عرفی و اصول عقلی هم رفته‌اند، چنان‌که در اجتهاد مبنا را بر «اصل عدم» گذاشته‌اند، نسبت به هر حکمی شبهه و تردید داشته‌اند، بر اساس اصل عدم، به نفی آن حکم شرعی حکم کرده‌اند (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۹ق، ۱۲/۲، ۲۲، ۲۷ و...). در معاملات قواعد عرفی را معمول دانسته‌اند (ر.ک: شاطبی، ۱۴۲۵ق، ۳۹۹-۴۰۶) و حکم به عرفی بودن معاملات کرده‌اند. همه این امور را در فهم شریعت به کار گرفته‌اند و دین را با این قواعد تفسیر و تبیین نموده‌اند. با اعمال این قواعد و علوم و مبادی در فهم دین، نباید فهم خودشان از دین را آسمانی تلقی نمایند، بلکه باید فهم علمی و عقلی از

دین به حساب آورند که برای هر انسان واجد اهلیت، چنین فهمی میسر است و دینی که با فهم عقلی، عرفی، علمی و ضوابط استدلالی و برهانی حاصل می‌شود، در طول دین آسمانی قرار دارد که اختلاف در آن پدید می‌آید و فهمهای گوناگون را برمی‌تابد؛ اما عین دین آسمانی نیست. از جهت آنکه حق بودن آن احتمالی است؛ آن را در جایگاه دین آسمانی قرار ندهیم و آن را همان دین آسمانی ندانیم و برای خودمان شأن پیامبر ﷺ و معصومان علیهم‌السلام را قائل نشویم، مخالفان اجتهادی خودمان را منحرف، گمراه، اهل کفر و فسق نشمریم.

از چه علمی برای فهم دین کمک بگیریم؟ از چه قواعد عرفی استفاده کنیم؟ و از چه علم یا قواعدی استفاده نکنیم؟ پاسخ این سؤالات آسمانی نیست، بلکه زمینی به آن پاسخ داده می‌شود؛ برای پاسخهای خودمان درجه زمینی و رتبه زمینی قائل شویم، درصدد جدال و نزاع با همدیگر نباشیم؛ اثبات خویشتن سرکوب و نفی دیگران نیست. استدلال برای اثبات دیدگاه‌های خودمان، مستلزم کفر و فسق تلقی کردن دیدگاه‌های دیگران نیست. اگر زمینی بودن درک و فهم خودمان را بپذیریم، درصدد تخاصم و دشمنی با همدیگر نخواهیم بود. همه مشکل از اینجا پیش می‌آید که تصور می‌کنیم آنچه ما به آن رسیده‌ایم، عین حق است؛ مثل اینکه به ما وحی شده است. دقت داشته باشیم که با مبادی استدلالی و عقلی به فهم استدلالی و عقلی و عرفی دین رسیده‌ایم که اگر مبادی فهم خطا باشد - که خطا بودن آن محتمل است - احتمال خطا بودن آن فهم بیشتر است. زمینی بودن خودمان و فهم خودمان از دین را بپذیریم و همدیگر را تحمل نموده در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشیم. البته با قبول کردن زمینی بودن فهم دینی و ملتزم شدن به اینکه آنچه ما می‌گوییم و دینی که ما ارائه می‌کنیم زمینی است، نه تنها زندگی مسالمت‌آمیز به وجود می‌آید، از افراط و تفریط دور می‌شویم، بلکه زمینه تعامل با همدیگر ارتقا پیدا کرده، در فهم فقه و عقاید و اخلاق بیشتر می‌توانیم از یکدیگر استفاده نماییم و در تطبیق دادن اندیشه‌های اجتهادی با یکدیگر و ایجاد فقه مقارن، عقاید مقارن، تفسیر مقارن، حدیث مقارن، می‌توانیم فهم دینی را ارتقا بخشیم. قطعاً در فضای مسالمت‌آمیز و پذیرش یکدیگر به‌عنوان مسلمان و مؤمن بهتر می‌توانیم در تقارن و نزدیک کردن اندیشه‌های اجتهادی موفق باشیم؛ در فقه مقارن شاهد رشد و تکامل اندیشه‌های فقهی و حل معضلات حقوقی جهان امروز خواهیم بود. با فقه تکامل یافته، جهان از کمالات دین مبین اسلام بیشتر و بهتر بهره‌مند می‌شود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الأصول*، با حاشیه میرزا ابوالحسن مشکینی، قم، دارالحکمة، ۱۳۷۹ش.
- همو، *کفایة الأصول*، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
- بهایی، محمد بن حسین، *زبدة الأصول*، قم، دارالبشیر، ۱۳۸۳ش.
- حسینی لواسانی، سید حسن، *نور الأفهام فی علم الکلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵ق.
- حلی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- همو، *معارج الفهم فی شرح النظم*، قم، دلیل ما، ۱۳۸۶ش.
- خلاف، عبدالوهاب، *علم أصول الفقه*، قاهره، دارالحدیث، ۱۴۲۳ق.
- خمینی، سیدروح الله، *الرسائل*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۵ش.
- دهلوی، احمد بن عبدالرحیم، *إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء*، دمشق، دارالقلم، ۱۴۳۴ق.
- همو، *حجة الله البالغة*، بیروت، دارابن کثیر، ۱۴۳۳ق.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی، *الموافقات فی أصول الشریعة*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
- شافعی، محمد بن ادريس، *الرسالة*، بیروت، المكتبة العلمیة، بی تا.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، *الذخيرة فی علم الکلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- همو، *الذریعة إلى أصول الشریعة*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ش.
- شوکانی، محمد بن علی، *إرشاد الفحول إلى تحقیق الحق من علم الأصول*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۴ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
- همو، *العدة فی اصول الفقه*، قم، ستاره، ۱۳۷۶ش.
- غزالی، محمد بن محمد، *إحياء علوم الدين*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۶ق.
- همو، *المستصفي من علم الأصول*، مصر، مطبعة امیریة، ۱۳۲۴ق.
- ملاجیون، احمد بن ابی سعید، *نور الأنوار فی شرح المنار*، دمشق، دارنور الصباح، ۲۰۱۵م.